

در باب شباهت گفتارهای علیه امپریالیسم

نویسنده: احسان پورخیری

این روزها - در بحبوحه‌ی حمله‌ی اسرائیل به غزه - لیبرالیسم ایرانی^(۱) باز هم در سخنی تکراری و داعیه‌ای همیشگی گفتارهای چپ ایرانی را به این علت که با گفتارهای حاکمیت یکسان و هم‌عنان هستند متهم و طرد می‌کند. آنان بارزترین نمونه‌ی این همسانی را مواضع ضد‌امپریالیستی گفتارهای چپ و حاکمیت ایران می‌دانند: حرف مترقی‌ترین روشنفکران چپ همانی است که از تریبون‌های رسمی حاکمیت اعلام می‌شود.

یک پاسخ بسیار ساده می‌تواند به این مسئله وجود داشته باشد و آن این که ای بسا که موضع دو گفتار متضاد (گفتارهای علیه یکدیگر) درباره‌ی موضوع خاصی یکی باشد و ما نباید از این قضیه نتیجه بگیریم که این دو گفتار لزوماً با هم یکسان هستند و به نتایج مشابهی ختم می‌شوند. احتمالاً بتوان نمونه‌هایی نیز از مواضع لیبرال‌های ایرانی یافت که آن‌ها با گفتار حاکمیت هم‌عنان شده باشند، اما یقیناً هیچ لیبرالی هرگز نخواهد پذیرفت که گفتارشان کاملاً با گفتار حاکمیت یکسان است؛ البته در این مورد می‌توان به آنان حق داد. گرچه یافتن موضعی از آنان که نزدیک به موضع حاکمیت باشد کار دشواری است، زیرا برخی از گفتارهای لیبرال ایرانی، در جهت‌گیری‌های به‌غایت بی‌معنا، هویت خود را در نفی هر چه بیشتر گفتار حاکمیت می‌بینند: «بگذارید ببینیم موضع رسمی آنان چیست تا مخالفت کنیم». البته می‌توان این نقد را به گفتار چپ نیز وارد ساخت که آنان هم، به هر حیلتی، می‌کوشند تا ببینند مواضع سرمایه‌داری جهانی چیست تا علیه آن موضع بگیرند. در پاسخ به این انتقاد می‌توان به دو نکته اشاره کرد: یکم این که فرق است میان نفی تا نفی. لیبرالیسم ایرانی خود را موظف به نفی حاکمیت، به هر طریق ممکن می‌بیند، از این رو حاکمیت را در هر مقام و موضعی بدون تحلیل وضعیت و به نحوی پیشینی نفی می‌کند. لاین گفتار از همان منطق حاکمیت، به صورت بالعکس، پیروی می‌کند. به تعبیر دیگر، «اگر ماست حاکمیت سفید است، ماست اینان قطعاً باید سیاه باشد». بی‌تردید، اگر یک گفتار چپ نیز بخواهد خود را از طریق نفی لنتزاعی سرمایه‌داری تعریف کند نیز مورد قبول نیست. اتفاقاً تمایز چپ بلید در نفی‌ها و نقدهای متعین و درون‌ماندگار باشد. آن‌جا که فی‌المثل بدون تحلیل وضعیت کنونی از مناظر مختلف (تاریخی، اقتصادی، فلسفی، سیاسی و ...) موضع‌گیری انتزاعی نمی‌کند^(۲). در ثانی، از آن‌جایی که حاکمیت ایران صور گوناگونی دارد و ممکن است برخی گرایش‌های درون‌حکومتی آن (نظیر اصلاح‌طلبی دوم‌خردادی یا حتی گرایش اعتدال‌محور) خواهان بازار آزاد، خصوصی‌سازی، آزادسازی، تضعیف کردن تشکل‌های کارگری (به منظور به هم نزدن نظم خود/نگیخته‌ی بازار)، پیوستن به بازارهای جهانی^(۳) و ... باشد، پس لیبرالیسم ایرانی فرصت آن را دارد، تا اگر کمی هشیار باشد، گامی به سمت قدرت و نزدیک شدن به آن بردارد. این بدان معناست که منافع لیبرالیسم ایرانی همواره در تضاد با حاکمیت نبوده و نیست. اما چپ، از آن‌جایی که خواهان تغییر مناسبات حاکم است، قطعاً منافع مشترکی با حاکمیت نخواهد داشت. پیدا کردن نسبتی میان سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی دولت‌های پس از جنگ با گفتارهای چپ، که در ملایم‌ترین و

خنثی‌ترین آشکالشی نیز علی‌القاعده با این نوع سیاست‌ورزی اقتصادی مخالف است، باید کار بسیار دشواری باشد!

اما این پاسخ ساده - که اشتراک در یک موضع لزوماً به معنای همسانی کلّ مواضع نیست - شاید بسنده و چندان متقاعدکننده نباشد. می‌توان نمونه‌های متعددی از مواضع همسان در تاریخ گفتارهای متضاد نشان داد و آن‌گاه گفت که این دو گفتار در کل نیز شباهت‌های بسیاری به هم دارند و قضیه به یک موضع و دو موضع ختم نمی‌شود. پس بر ماست که در جستجوی پاسخ دیگری باشیم. آن پاسخ دیگر: موضع چپ با موضع حاکمیت به هیچ وجه یکی نیست؛ حتی اگر هر دو گفتار از یک گزاره‌ی واحد درباره‌ی موضوعی استفاده کنند. توضیح این قضیه و پافشاری بر آن را در ادامه پی می‌گیریم.

می‌دانیم که تفکیک میان موضع گفتن و خود چیزی که بیان می‌شود در این وهله حائز اهمیت است. اگر بخواهیم ساده بگوییم هیچ اهمیتی ندارد که دو نفر، صرفاً، بیان کنند که $2+2$ مساوی است با ۴. فرایند رسیدن به این نتیجه است که اهمیت دارد. این قصه در معرفت‌شناسی سر دراز دارد و ریشه‌اش به افلاطون برمی‌گردد^(۴) (۵). فرض کنید دو نفر که منتسب به دو گفتار مذکور هستند بیان کنند: «دخالت آمریکا در منطقه باید متوقف شود». این به خودی خود هیچ معنای محصلی ندارد. آنچه که در این میان اهمیت دارد، آن فرایند استدلال‌ورزی است که منتج به این گزاره می‌شود. چنان‌که از آدورنو آموخته‌ایم، نوشتن و بیان کردن استدلال «سویه‌ای اساسی از خود حقیقت به شمار می‌رود»^(۶). نوشتن و بیان کردن استدلال «عاملی گوهری و تعیین‌کننده در حقیقت درونی» آن است^(۷). بنابراین، دو گزاره‌ی عیناً مشابه لزوماً نه از یک خاستگاه برمی‌آیند و نه به یک نتیجه‌ی مشخص ختم می‌شوند. از قضا ممکن است بسیاری از کسانی که لیبرال‌دموکراسی را به راستی پایان تاریخ می‌دانند و معتقدند که هر مشکلی هست باید در همین چارچوب حل شود، نیز گزاره‌ی مشابهی را بیان کنند. اما به زعم من تلاش آنان برای به پایان رسیدن این جنگ جنایت‌بار محکوم به شکست است. آنان هم ریشه‌ها را اشتباه گرفته‌اند، هم نتیجه‌ی درستی را نشانه نمی‌روند. جفاست اگر در چنین حالتی، که گفتار چپ نه با خاستگاه آن استدلال و نه با نتیجه‌ای که می‌خواهد از آن بگیرد همدلی ندارد، بگوییم هر دو استدلال یکی هستند و از منطق مشابهی پیروی می‌کنند.

صرف‌گزینش چنین گزاره‌هایی و برجسته کردن آن‌ها یا از سر شیادی است یا نادانی. البته رسالت گفتار چپ در این است که صرفاً یک گزاره را برای محکوم کردن وضعیت اعلام نکند، چه در این حال فرق چندانی با ایدئولوژی‌های رایج زمانه ندارد که مدام از طریق تریبون‌های مختلف اعلام می‌کنند: «فلان چیز بد است، فلان چیز خوب است». اتفاقاً آگاهی‌بخشی دقیقاً یعنی نشان دادن پیچ‌وخم‌ها و بن‌بست‌ها و شکاف‌های وضعیت. نشان دادن این که بروز این مسائل ریشه در چه دارد و وظیفه‌ی ما در قبال آن وضعیت چیست و چه هدفی را باید دنبال کنیم. به گمان من، رسالت اخلاقی گفتار چپ در این است که به جای صرف محکوم کردن این و آن، تبیین‌هایی دقیق و حتی‌الامکان جامع از وضعیت‌های مختلف به دست دهد تا دیگر این توهم برای عده‌ای پیش نیاید که چپ ایرانی به همان راهی می‌رود که حاکمیت ایران یا حاکمیت‌های مشابه.

راه چپ از سایر گفتارها و ایدئولوژی‌ها دقیقاً در انتخاب نهایی‌شان است که متمایز می‌شود: یا سوسیالیسم یا بربریت!

۱۵ مرداد ۱۳۹۳

پانوشته‌ها:

(۱) قصد من در این نوشتار این نیست که دایره‌ی وسیع لیبرال‌های ایرانی را یک‌دست نشان دهم و تمام آنان را به یک چوب برانم. به هر حال نقد گفتارهای مختلف لیبرال می‌تواند مقالات متعددی را به خود اختصاص دهد (و البته نقد این گفتارها، بی‌تردید، لازم است). اما مراد من از لیبرالیسم و لیبرال‌های ایرانی در این نوشتار به طور مشخص آن دسته از لیبرال‌های عمدتاً خارج‌نشینی هستند که در اردوگاه اپوزیسیون حاکمیت فعلی ایران‌اند و بیشتر با عنوان «دانشجویان و دانش‌آموختگان [نئو]لیبرال دانشگاه‌های ایران» شناخته می‌شوند و چهره‌هاشان را مگرراً در «صدای آمریکا» بی.بی.سی. فارسی» مشاهده می‌کنیم. البته این سخن که گفتار چپ‌ها در غالب موارد مشابه گفتار حاکمیت ایران است، صرفاً مختص به لین گروه یا سایر گفتارهای سیاسی لیبرال نیست. متأسفانه بخش وسیعی از مردم ایران امروزه چنین ادعایی را به زبان می‌آورند و هر نوع دفاعی از «مردم» مظلوم فلسطین را هم‌صدایی با حاکمیت می‌دانند. در این نوشتار کوشیده‌ام نشان دهم که می‌توان با منطقی در تقابل با منطق حاکمیت از «مردم» فلسطین سخن گفت و دفاع کرد.

(۲) این نفی انتزاعی و غیرمتعین، متأسفانه، امروزه در برخی گفتارهای چپ در سطح ایران رایج شده است. پیروی از این منطق (تعریفِ هویت خود صرفاً از طریق نفی دیگری)، در شکل معکوس‌اش نتیجه‌ای در پی نخواهد داشت مگر آری‌گویی در وضعیتی دیگر به گفتارهای غیرچپی که فی‌المثل سوبیه‌های ضد امپریالیستی دارند (اتفاقاً قصد من در این مقاله روشن کردن زوایای این موضوع است). همین اشتباه را برخی احزاب چپ چه در ایران و چه در سایر کشورها بارها مرتکب شده‌اند. نمونه‌های مشخص این نوع رویکرد را می‌توان در استراتژی‌ها و راهبردهای برخی احزاب چپ در سال‌های نخست انقلاب ۵۷ ایران به‌وضوح مشاهده کرد.

(۳) در این زمینه بنگرید به مقالات روشنگر متعدد و مفصل محمد مالجو در تبیین اقتصاد سیاسی دولت‌های هاشمی، خاتمی، احمدی‌نژاد و روحانی، منتشر شده در [نقد اقتصاد سیاسی](#).

(۴) از نظر افلاطون، معرفت صرف حکم حقیقی یا حتی حکم حقیقی به علاوه‌ی یک «بیان» نیست. از نظر افلاطون «بین ساختن حکمی که اتفاقاً صحیح است و ساختن حکمی که کسی می‌داند صحیح است تفاوت هست». برای بسط این موضوع بنگرید به: *تاریخ فلسفه*، فردریک کاپلستون (جلد یکم)، ترجمه‌ی سید جلال‌الدین مجتبوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸، صفحه ۱۷۱ به بعد.

(۵) تمایز میان گفتن (خود بیان چیزی، موضع بیان) و گفته (بیانی که در قالب یک گزاره به کار گرفته می‌شود و مورد داوری معرفت‌شناختی قرار می‌گیرد) دستمایه‌ی تفکر اندیشمندان بسیاری (از جمله لکان و لویناس) بوده که هر کدام بنا به اقتضای اندیشه‌شان آن را ساخته و پرداخته‌اند.

(۶) احتمالاً معلمان ریاضی این مسئله را بهتر از هر کس دیگری می‌دانند. در آزمون ریاضی، فی‌الواقع، نتیجه اهمیت چندانی ندارد. بیشتر نمره مربوط است به فرایند استدلال. به عبارت دیگر، اگر شما در ضرب و تقسیم نهایی معادله‌ای اشتباه کرده باشید چندان مهم نیست. راه درست را اگر در پیش گرفته باشید بیشتر نمره را دریافت می‌کنید.

(۷) البته نباید فراموش کرد که زمینه‌ی بحث آدورنو با بحث کنونی ما اندکی متفاوت است. برای اطلاع از این دیدگاه آدورنو بنگرید به: تئودور آدورنو، راس ویلسون، ترجمه‌ی پویا ایمانی، نشر مرکز، ۱۳۸۹، صفحه ۱۰۵ به بعد.